

نشریه دانشجویی بیان

صاحب امتیاز: معاونت فرهنگی - اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر مسئول: بشیر معتمدی

مدیر اجرایی: منوچهر صابر

سردبیر: فرزانه فولادبند

مدیر هنری: محمدرضا میرغلامی

همکاران این شماره: دکتر علیرضا رحیمی، فاطمه دقیقی ماسوله، اعظم صادقیان، امیرمسعود کرمی فرد و محمدرضا محمدی.



غررهای دانشجویی

دانشجوی گرمازده: هوا گرم شده و یک هفته است قرار است کولر بگذارند. پنجره‌های خوابگاه هم توری ندارد و وقتی پنجره را باز کنیم پشه اذیت‌مان می‌کند. خلاصه اینکه فعلا برای خنک شدن چاره‌ای نداریم جز اینکه بنشینیم همدیگر را فوت کنیم.

دانشجوی شاکی: سقف اتاق ما سوراخ است و آب روی تخت چکه می‌کند، تخت خیس و پوسیده شده است و اتاق‌مان بوی ماندگی گرفته است. چند ماه است که هنوز این مشکل برطرف نشده است. درضمن ماه رمضان شب‌ها باید قبل از ساعت ۱۰ و نیم در خوابگاه باشیم در حالیکه به خاطر گرمای هوا و روزه‌داری روز نمی‌توانیم برویم بیرون و باید شب‌ها زمان بیشتری برای بیرون رفتن داشته باشیم.

دانشجوی شب امتحانی: اگر خوابگاه فقط برای دانشجویها باشد خیلی بهتر است. مثلا موقع امتحانات ما می‌خواهیم درس بخوانیم و افراد غیردانشجو سر و صدا می‌کنند. همچنین در خوابگاه تلویزیون نداریم و برای دیدن فوتبال یا سریال مشکل داریم.

دانشجوی خسته: ای کاش کلاس‌های ساعت ۸ صبح برگزار نشود، چون به موقع رسیدن به این کلاس‌ها خیلی سخت است، می‌خواهیم بخوابیم، حال نداریم.

دانشجویی که می‌خواست نامش به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی فاش نشود: اینقدر که به ما توجه نشد و هر چه گفتیم به حرف هایمان هیچ ترتیب اثری داده نشد اصلا انگیزه‌ای برای حرف زدن نداریم و ترجیح می‌دهیم دهانمان را ببندیم و سکوت کنیم.

دانشجوی آنلاین: کیفیت اینترنت خوابگاه خوب نیست و دایم قطع و وصل می‌شود. قرار شد ماهی ۱۰ هزار تومان بدهند که خودمان بسته اینترنتی بخریم اما بسته ۱۰ هزار تومنی هم یک هفته‌ای تمام می‌شود.

دانشجوی پول لازم: ما در خوابگاه ۸ نفر داخل یک اتاق هستیم و نفری ۲۰۰ هزار تومان پرداخت می‌کنیم که به نظرم واقعا زیاد است. کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی هم اگر برای دانشجویان رایگان باشد خیلی خوب است.

دانشجوی اهل اردو: برای دانشجویها اردو نمی‌گذارند، برنامه‌های تفریحی خیلی کم است و وقتی هم برنامه‌ای برگزار می‌شود زمانش مناسب نیست.

دانشجوی شکمو: در ماه رمضان به ما افطاری و سحری می‌دهند اما مقدار غذایی که می‌دهند کم است، سیر نمی‌شویم، اگر حجمش بیشتر باشد بهتر است.

ساعت تردد سرویس ون

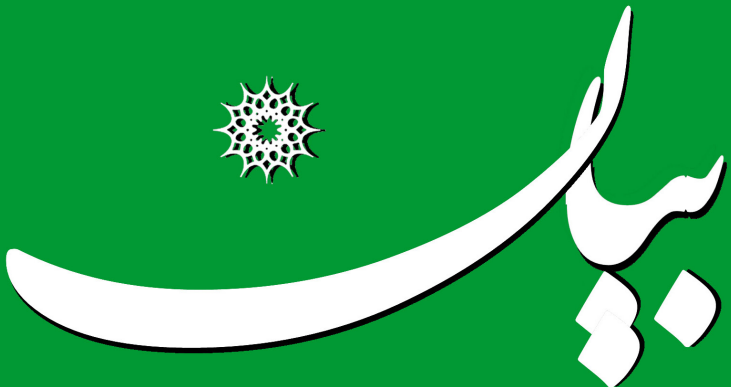
برای تردد دانشجویان سرویس ون ساعت‌های ۷:۵۰، ۹:۵۰، ۱۱:۴۵، ۱۳:۳۰، ۱۵:۳۰ و ۱۸:۴۵ از ساختمان کردستان به کریمخان و ساعت‌های ۸:۴۰، ۱۰:۱۵، ۱۲:۳۰، ۱۴، ۱۵:۳۵ و ۱۷ از ساختمان کریمخان به کردستان حرکت می‌کند.

زمان استفاده سالن ورزش برای دانشجویان

دانشجویان اهل ورزش می‌توانند در زمان‌های مشخص شده از سالن ورزشی پژوهشگاه در ساختمان مرکزی استفاده کنند. روزهای زوج ساعت ۱۷ تا ۱۸:۳۰ برای دانشجویان پسر و روزهای فرد ساعت ۱۷ تا ۱۸:۳۰ برای دانشجویان دختر در نظر گرفته شده است.

خدمات مشاوره

سرکار خانم فرشته میرخشتی، مشاور خانواده روزهای یکشنبه در طبقه هفتم ساختمان تحصیلات تکمیلی و روزهای سه شنبه در اتاق بهداشت ساختمان مرکزی آماده ارائه خدمات مشاوره‌ای هستند. دانشجویان می‌توانند در زمینه ارتقای مهارت‌های ارتباطی، مشاوره پیش از ازدواج، مشاوره زوجین و خانواده‌ایشان کمک و راهنمایی بگیرند. برای هماهنگی و تعیین وقت با شماره ۰۴۶۹۹۳۸۸۰ داخلی ۱۴۸ تماس بگیرید.



دکتر بشیر معتمدی، مدیر مسئول
motamedibashir@yahoo.com

مرور رویدادهای خردادماه، اتفاقات تلخ و شیرین متفاوتی را در برابر ذهن ما به رژه در می‌آورد، اما در این میان سالگرد درگذشت امام خمینی (ره) حادثه‌ای نیست که اکنون پس از این همه سال از خاطره‌ها برود. شاید ما یکی از آخرین نسل جوان‌هایی باشیم که امام خمینی (ره) را از نزدیک دیدیم و لحظات درگذشت او و حوادث آن زمان همچنان در خاطرمาน مرور می‌شود.

اما پس از گذشت این سال‌ها، یک پرسش همچنان در ذهن‌ها وجود دارد و آن اینکه به راستی امام خمینی (ره) چگونه شخصیتی بود؟ و چه ویژگی‌هایی داشت که توانست انقلاب اسلامی را در ایران به پیروزی برساند؟ اگر خود را در انتهای قرن‌ی که در آن قرار داشتیم، بنگریم و حوادث و اتفاقات و رویدادهای ۱۰۰ سال اخیر را از نظر بگذرانیم، شاید اندکی از ابعاد شخصیت و کاری که امام خمینی به عنوان یکی از شخصیت‌های این قرن انجام داد، بهتر مشخص گردد.

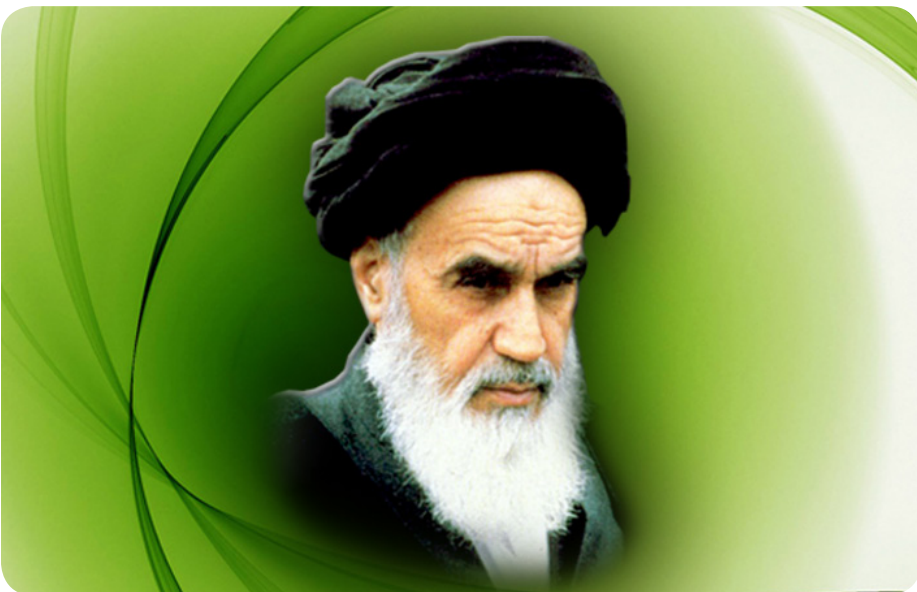
در سال انتهایی قرن گذشته (۱۲۹۹) و در حالیکه ملت ایران خسته و رنجور از انقلابی به نام مشروطیت که همه را از سرانجام آن ناامید کرده بود، فردی نظامی با حمایت یک کشور خارجی به نام انگلیس دست به کودتای می‌زند و تهران را تسخیر می‌کند و بعد از ۵ سال با ترفندهای مختلف به سلطنت می‌رسد و شکل‌گیری حکومت پهلوی را در سال ۱۳۰۴ اعلام می‌کند؛ حکومتی که با دو سه ویژگی مهم شناخته می‌شود: مخالفت با دین و مذهب با انواع روش‌ها، دیکتاتوری خشن و سرکوب‌گر و نوسازی و مدرنیزاسیون کشور. اگر با نوسازی کشور موافق باشیم و آن را کاری مفید برای کشور بدانیم، قطعاً با دو مورد دیگر نمی‌توان موافق بود. در نهایت هم در سال ۱۳۲۰، وابستگی به استعمار را به عینه برای ملت به نمایش گذاشت، هنگامی که به خیال اینکه این قدرت واقعا در اختیار اوست، گرایشی به قدرت‌دیگر جهانی آن روزها یعنی آلمان نازی از خود نشان داد و عروسک‌گردان فهمید دیگر این عروسک به دردش

نشریه دانشجویی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال سوم، شماره بیست و یکم، خرداد ۱۳۹۷

امام خمینی (ره)، روح یک ملت



برگزینند، آن بود که او را روح و نماد همه خواسته‌های خود در طول همه این تلخکامی‌ها می‌دید. گویی او ظهور کرده بود تا مردم آزادی، استقلال، عدالت، جمهوری و اسلام را همگی در وجود او متبلور یابند. او در سال‌های زعامت خود بر این ملت هم نشان داد که به همه این آرمان‌ها پایبند است و حاضر نیست یکی را فدای دیگر کند. لذا شخصیت او بی‌شک درخشان‌ترین و مهم‌ترین چهره این قرن است. در حال حاضر پس از نزدیک به چهل سال از آن انقلاب و سی سال از درگذشت او، بیش از همه دغدغه از بین رفتن روح این ملت وجود دارد. روحی که سرخورده از عدالتی است که به چشم نمی‌بیند، نگران از آزادی‌هایی است که هرچند وقت یکبار نقض می‌شود، افسرده از فسادی است که در حکومت رخنه کرده و معترض بر بیگانه‌ای است که همه جور فشار می‌آورد تا او را دوباره دربند کند.

اکنون که در سال‌های انتهایی این قرن پر فراز و نشیب قرار داریم، نیاز به این نوع مرورها داریم تا قدر آنچه در طول این صد سال به دست آوردیم، بدانیم و برای جبران و به دست آوردن آنچه هنوز روح ملت از فقدان آن در رنج است، تلاش کنیم. برای دستیابی به چنین آرزویی، راهی نیست جز بازگشت به روح ملت؛ به راه امام خمینی (ره).

نمی‌خورد و همچون تفاله‌ای آن را به دور انداخت. پس از آن بود که پهلوی دوم به عنوان عروسک جدید و جوان به خدمت همان قدرت‌ها درآمد و در این میانه داغ ملت برای استقلال از بیگانه در قالب پیگیری ملی شدن صنعت نفت تازه شد و پس از سال‌ها تلاش توانست شر استعمارگری همچون انگلستان را با ملی کردن صنعت نفت از سر ملت کم کند؛ اما همین کام شیرین دیری نپایید که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تلخی انجامید و در کنار آن دیکتاتوری خشن بار دگر سربرآورد. این بار نیز حکومت پهلوی دوم با شتاب و شدت بیشتری دیکتاتوری، فساد، تبعیض، وابستگی به بیگانه و مخالفت با دین و ارزش‌های دینی را به منصفه ظهور رسانید.

انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷، پاسخی بود به همه این سال‌های رنج و ناکامی، همه بی‌عدالتی‌ها، همه فسادها، همه سرکوب‌ها، همه ضدیت‌ها با ارزش‌ها و همه وابستگی‌ها به بیگانه و گویی ملت در این انقلاب زنده شد و چه کسی جز خمینی توانست روح این ملت مرده و دربند را بیدار کند؟ به راستی چگونه توانست رهبری چنین ملتی برای گذر از همه این پلیدی‌ها را به عهده گیرد؟

شاید آنچه باعث شد در میانه این قرن، ملت پس از سال‌ها ناکامی در مشروطه و ملی شدن صنعت نفت شخصی همچون امام خمینی (ره) را به عنوان رهبر

خرمشر تنهاست



امیرمسعود کرمی فرد
دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اقتصادی
Amirmasoud.sabz@yahoo.com

هنوز چند روزی از سوم خرداد نگذشته است. به موزه دفاع مقدس می‌روم. راوی محکم و استوار بنامی‌کند به نقل رشادت‌ها و فداکاری‌ها و مردانگی رزمندگان. با صلابتی مثال‌زدنی و غروری کم‌نظیر از نبردها و فتوحات رزمندگان اسلام می‌گوید. به خرمشهر اما که می‌رسد پاهایش سست می‌شوند، بغض می‌کند و اشک در چشمانش حلقه می‌زند. گویی حال و روز آنجا را بهتر از هرکسی در جهان می‌داند. گویی سال‌ها برای این شهر غریب مظلوم مادری کرده است. از مادری یاد می‌کند که در آغوش فرزندش به شهادت می‌رسد.

می‌گفت هر چهار برادرش در جریان سقوط خرمشهر به دردناک‌ترین شکل به شهادت رسیده‌اند و از همه آنها فقط یک برگ کاغذ به اسم برنامه خودسازی به یادگار مانده. کاغذی که سال‌هاست مونس شب‌های تنهایی و دل‌تنگی مادرشان است. می‌گوید دو نفرشان را با دستان خودم به خاک سپردم. به اینجا که می‌رسد به روی زمین می‌افتد و اشک امانش نمی‌دهد. می‌گفت تای کاغذ را که باز می‌کنی، نوشته «اطعام ایام را فراموش نکنم»، «رسیدگی مستمر به ایام را



فرزانه فولادبند، سردبیر
دانشجوی کارشناسی ارشد دین و رسانه
f.fouladband@gmail.com

«رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَصِيرًا»

«پروردگارا! مرا در هر کاری به درستی وارد کن و به درستی خارج ساز و از جانب خود مرا حجتی یاری بخش عطا فرما.»

«اسراء، ۸۰»
آغاز هر تجربه‌ی جدیدی هیجان و نگرانی‌های خاص خودش را دارد. وقتی قرار شد سردبیری نشریه دانشجویی «بیان» را بر عهده بگیرم با اینکه سال‌ها سابقه کار در مطبوعات را دارم اجرای اولین شماره برایم چندان آسان و بدون نگرانی نبود. اگر حمایت، لطف و کمک‌های بی‌دریغ آقای دکتر بشیر معتمدی مدیر مسئول نشریه و راهنمایی و کمک‌های آقای حسین سعادت، سردبیر پیشین نبود این امکان فراهم نمی‌شد. از هر دوی این بزرگواران بابت همکاری‌شان سپاس‌گزارم. امیدوارم در مدت کوتاهی که از دوران دانشجویی‌ام باقی مانده است با کمک و همکاری دانشجویان عزیز یک کار گروهی خوب را تجربه کنیم. نشریه دانشجویی همانطور که از نامش پیداست نیازمند حضور دانشجویان است و البته دانشجویان هم به آن نیاز دارند، به ویژه دانشجویان پژوهشگاه که به خاطر شکل اداری ساختمان تحصیلات تکمیلی فضای عمومی مشترکی ندارند که بنشینند و با هم گپ و گفت داشته باشند. شاید این نشریه بعد از سالن غذاخوری تنها جایی باشد که دانشجویان رشته‌های مختلف می‌توانند همدیگر را ببینند، با هم حرف بزنند و با اندیشه‌های هم آشنا شوند. به علاوه این نشریه فرصتی فراهم می‌کند که دانشجویان بتوانند مطالبات، مشکلات و حرف‌های دلشان را بدون وقت گرفتن و مراجعه حضوری به مسئولان مربوط برسانند. شکی نیست که باید این فرصت را مغتنم شمرد و از آن برای ارتباط بهتر بهره برد. پس دانشجویان عزیز! منتظر حضور سبز تک‌تک‌تان هستیم.

بود. مثل دست‌های بابا رحیم دراز بودند. کنارش هم عکس خودش را کشیده بود. یک دختر چاق و خپل، شبیه یک توپ قرمز شده بود. بالاخره رنگ قرمز راسر جایش گذاشت. تند برداشتم و گل‌های چادر مادرم را رنگ کردم. نقاشی‌ام را به خانم بهار دادم. دوتا ستاره توی آسمان نقاشی‌ام چسباند. شبیه ستاره‌هایی بود که توی عکس پدرم به سر شانه‌هایش چسبیده بود. عکسی که روی طاقچه‌ی اتاقمان بود و مادرم هر روز صبح موقع گردگیری آن چشم‌هایش خیس می‌شد. همیشه دستمال را به ستاره‌های سر شانه پدرم محکم‌تر می‌کشید تا بیشتر برق بزنند.

این پاون پا می‌کردم تا زنگ بخورد و برویم خانه. فکر پنج‌شنبه‌ها بعدازظهر و بازی در کوچه ته دلم را قلقلک می‌داد. لی‌لی‌بازی با بچه‌ها و جر زدن‌های من، قهر کردن‌های الهام، زدن زنگ منیر خانم و فرار کردن. بازی با عروسک‌های پرستو که با مال من فرق داشتند، عروسک‌های مو طلایی با مژه‌های بلند که وقتی شکمشان را فشار می‌دادی مثل الهام ریسه می‌رفتند. دیدن بازی پسرهای همسایه و نگاه‌های سمج بیژن پسر منیر خانم. دست الهام را گرفته بودم و پله‌ها را یک در میان پایین آمدم. خبری از آن کلاس پنجمی گنده هم نبود. رسیدیم جلوی در مدرسه. خانم فاضلی جلوی در مدرسه ایستاده بود دست مریم را هم گرفته بود. چند تا از مادرها منتظر بچه‌ها بودند. مریم خیکی هم جلوی در بود. چشمم خورد به ماشین بابای مریم که همیشه می‌آمد دنبالش. خانم فاضلی همیشه مریم را تا در ماشین می‌برد و وقتی با پدر مریم صحبت می‌کرد صدایش را نازک می‌کرد و از آن اخم‌ها هم نمی‌کرد. هنوز به در ماشین نرسیده بودند که یک خانم از ماشین پیاده شد. مریم مکشی کرد و ایستاد. خانم فاضلی دستش را کشید و برد. مادرها هم نگاهشان می‌کردند و در گوش هم ریزیز پیچ‌پیچ می‌کردند. الهام دستم را کشید و رفتیم. سر راه دو تا آلوچه خریدیم و تا در خانه مسابقه دادیم. مقنعه‌ی سفیدم پر از آلوچه شده بود. بوی دم پختک مادرم تا دم در آمده بود. تازه فهمیدم چقدر گرسنه هستم.

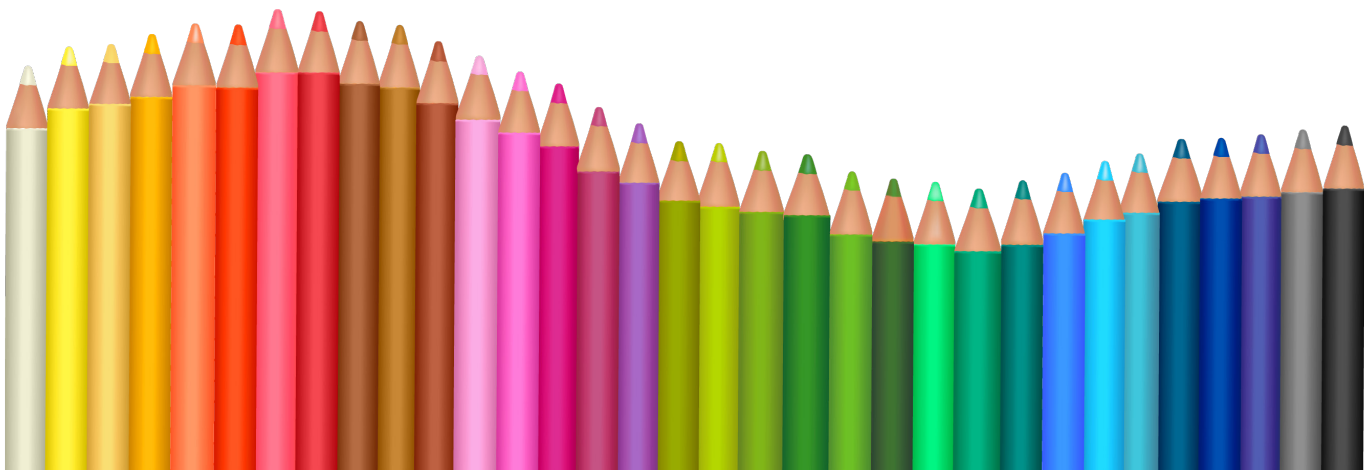
کیفش یه عالم ستاره‌های رنگی داشت. دفترم را روی میز گذاشتم. صدای باز کردن در جعبه‌های مداد رنگی توی کلاس پیچید. خانم بهار موضوعی را پای تخته نوشت و از ما خواست نقاشی کنیم. بچه‌ها مشغول کشیدن نقاشی شدند. به پنکه‌ی سقفی وسط کلاس نگاه کردم و زبان‌های رنگی که به آن وصل بود که با صدای جیرجیر پنکه می‌رقصیدند. خانم بهار آمد بالای سرم. سرش را نزدیک آورد و گفت چرا شروع نمی‌کنم. به خانم بهار گفتم مداد رنگی‌هایم را خانه جا گذاشته‌ام. گفت از مال مریم استفاده کن. مریم لج‌اش گرفته بود و به زور جعبه مدادرنگی‌اش را هول داد وسط میز. هر بار که یکی از آنها را برمی‌داشتم چشم‌هایش را برایم تنگ می‌کرد. اول از همه یک خانه کشیدم. با یک پنجره و پرده‌های گلدار. آن بالا برایش یک دودکش هم گذاشتم. کنار خانه یک درخت کشیدم مثل درخت‌های انارمان که توی حیاط بود. یک رودخانه هم کشیدم با چندتا ماهی کج و کوله. بعد مادرم را کشیدم که کنار رودخانه نشسته پای سفره. مثل آن روز که با دایی عباس رفته بودیم گردش. علی هم بود. پسر دایی عباس سه چهار سالش بود و عین میمون مدام از درخت‌ها بالا و پایین می‌رفت و همه را حرص می‌داد. مامان و زن دایی پری سفره را آماده می‌کردند. دایی عباس هم طنابی به دوتا درخت بست و برایم تاب درست کرد. هر وقت علی می‌آمد و می‌خواست سوار تاب بشود نمی‌گذاشتم و می‌گفتم تا صد بشمار. علی هم شمردن بلد نبود و هی قاطی می‌کرد. وقتی بر می‌گشتم دایی عباس توی ماشین مدام اخبار گوش می‌کرد و می‌گفت با این پول‌ها نمی‌شود زندگی کرد. می‌گفت حقوقش فقط مال یک سوم زندگی است و باز من نفهمیده بودم یعنی چقدر؟

می‌خواستم رنگ قرمز را بردارم و گل‌های چادر مادرم را رنگ کنم اما رنگ قرمز دست مریم بود. مریم هم عکس یک خانه را کشیده بود اما یادش رفته بود برایش پنجره بگذارد. پدرش را هم کنار خانه کشیده بود. دو دست عین چوب خشک هم برایش گذاشته

سهیلا داشت پای تخته نقاشی می‌کشید. بچه‌های نیمکت عقبی داشتند با ضرب روی میز می‌زدند و سحر هم دستش را گذاشته بود روی کمرش و ریزریز قر می‌داد. نازی و سولماز دعوا‌ی‌شان شده بود و به هم می‌گفتند قهر قهر تا روز قیامت. اکرم چشم‌هایش قرمز شده بود آمد و رفت پیش الهام نشست. الهام به ستاره‌هایی که خانم بهار در دفترش چسبانده بود نگاه می‌کرد و می‌خندید. خانم بهار به نقاشی‌هایمان نمره نمی‌داد، به جایش ستاره‌های رنگی می‌چسباند. در کیفم را باز کردم و دفتر نقاشی‌ام را در آوردم. هرچه گشتم جعبه مدادرنگی‌ام را پیدا نکردم. یادم آمد زیر بالشتم جاگذاشته بودم. دیشب خوابم نمی‌برد. مداد رنگی‌هایم را برداشته بودم و کنار هم می‌چیدم و با آنها خانه درست کردم. بعد خانه را خراب کردم و با آنها مستطیل و مربع درست کردم. مثل همان‌هایی که خانم مقدم معلم ریاضی پای تخته می‌کشید. وسط‌شان را هم خط می‌کشید و دوباره نصف می‌کرد. با گچ‌های رنگی آنها را رنگ می‌کرد و کسرها را توضیح می‌داد و من نمی‌فهمیدم و الکی سرم را تکان می‌دادم. دوسوم، یک چهارم، سه پنجم، خیلی سخت بود. خانم فاضلی همیشه می‌گفت فقط یک سوم شما درس‌خوان هستید و بقیه الکی وقت تلف می‌کنید. من هیچ‌وقت نفهمیدم که یک سوم ما یعنی چند نفر؟ الهام هم نمی‌دانست. تازه یک بار هم گفت باید یک چهارم پول توجیبی‌تان را پس‌انداز کنید. باز هم من نمی‌فهمیدم یعنی چقدر از پولم. مربع و مستطیل‌ها را خراب کرده بودم و مداد رنگی‌ها را گذاشته بودم زیر بالشتم، خوابم نمی‌برد. چهارشنبه‌شب‌های لعنتی.

مریم آمد و نشست بغل دستم. یک جعبه مداد رنگی بیست و چهارتایی از کیفش در آورد و گذاشت روی دفترش. خدا می‌داند چقدر به او حسودی‌ام می‌شد. واقعا حسودی می‌کردم. خانم بهار آمد. سهیلا تند تند نقاشی را از روی تخته پاک کرد و رفت نشست. خانم بهار با آن روسری آبی‌اش خوشگل شده بود. خیلی خوشبخت بود چون توی

خرمشر این بار هم، بهروز مرادی می‌خواهد. خضری و قاطعی و طاهریان‌پور می‌خواهد. خرمشهر، جهان‌آرامی خواهد...



جعبه مداد رنگی



اعظم صادقیان
دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی
nazanin_iman2000@yahoo.com

صورت‌م را محکم توی گل‌های قرمز بالش‌م فرو بردم. بالش‌م پر از خواب‌های رنگی بود. پتو را تا روی سرم کشیدم. ساعت موزی، زنگش قطع نمی‌شد؛ چقدر سمج بود، باز هم صدایش را می‌شنیدم. پنج‌شنبه‌های شیرین، رنگی‌رنگی، مثل دامن گلدار مادرم، مثل خنده‌های خانم بهار، مثل زنگ اول، زنگ نقاشی. سرم را از زیر پتو در آوردم. سایه‌ی میله‌های آهنی پشت پنجره، روی دیوار افتاده بود. مثل مداد رنگی‌های گنده شده بود که منظم کنار هم ایستاده بودند و به من نگاه می‌کردند. شبیه نگاه‌های خانم بهار بود، اینقدر مهربان که...

صدای رادیو بلند بود. آفتاب به زور از میله‌های آهنی خودش را به وسط اتاق کشانده بود. هول هولکی حاضر شدم. مقنعه‌ی سفیدم را سرم کردم. - «باز لقمه‌تو جا گذاشتی؟ بس که دیر بلند میشی!»

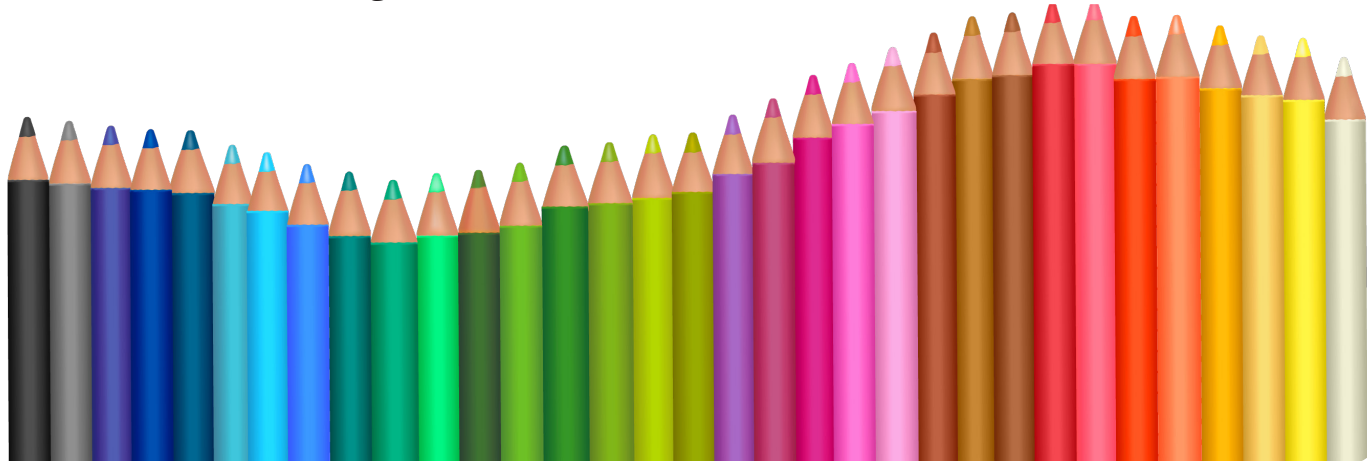
صدای مادرم بود. در را بستم و رفتم دنبال الهام. سر راه به مغازه‌ی لوازم التحریر آقای عسگری سر زدیم. پشت ویتترین مغازه‌اش کتاب‌ها، دفترهای کاهی، پاک‌کن‌های رنگی، خودکارهای اکلیلی، و جعبه‌های مداد رنگی و به عالم برچسب چیده بود. سر صبح همیشه مغازه‌اش شلوغ بود. یک نگاه به برچسب‌های رنگی انداختم. خودم را جلوی



پیشخوان رساندم. روی پنجه‌ی پاهایم ایستادم. چند تا از برچسب‌های کارتونی را نشان آقای عسگری دادم و قیمت آنها را پرسیدم. یک استوانه‌ی شیشه‌ای کنار مغازه‌اش بود. همیشه می‌چرخید و پر از کتاب‌های قصه بود. روی یکی از آنها عکس یک دختر با شل قرمز بود که داشت فرار می‌کرد. یک گرگ هم با چشم‌های بدجنسش دنبال او بود. با الهام قرار گذاشتیم فردا برچسب رنگی بخریم و به دفترهای مان بچسبانیم. دست الهام را گرفتم. همیشه توی راه درخت‌های خیابان را می‌شمردیم. امروز یکی از آنها کم شده بود. همان که جلوی مغازه آقای عسگری بود. لی‌لی کنان رسیدیم به مدرسه. زنگ خورد. بابا رحیم داشت در مدرسه را می‌بست. بابا رحیم بچه‌هایی را که دیر رسیده بودند جلوی در نگه می‌داشت. هرچه هم گریه و زاری می‌کردند فایده نداشت. اسم آنها را روی برگه می‌نوشت و می‌داد خانم فاضلی. اکرم بین آنها بود. داشت گریه می‌کرد. آب دماغش راه افتاده بود. با سر آستینش دماغش را پاک کرد. توی دلم به بابا رحیم چند تا فحش دادم و دلم برای اکرم سوخت.

مدرسه ما حیاط بزرگی داشت. کف آن پر از خط‌های رنگی بود. آبی، قرمز، سبز، نارنجی و زرد. با شنیدن زنگ روی این خط‌ها صف می‌کشیدیم. هر رنگ مال یک کلاس بود. رنگ کلاس ما آبی بود. با الهام دویدیم و رفتیم وسط‌های صف ایستادیم. خانم فاضلی آمد پشت بلندگو. ناظم مدرسه بود. قد کوتاهی داشت. مثل مریم خیکی به زور راه میرفت و هیچ شیطنتی از چشم‌های قورباغه‌ای‌اش دور نمی‌ماند. وقتی اخم می‌کرد گوشه‌ی چشمش پر از چین و چروک ریزریز می‌شد، مثل عکس آن گرگی که روی جلد کتاب بود. حرف که می‌زد پره‌های دماغش تکان می‌خورد. همیشه یک خط‌کش دستش بود. همه بچه‌ها از او می‌ترسیدند. بعد از دعای صبحگاهی، یک عالم نصیحت‌مان می‌کرد. هیچ کس گوش نمی‌کرد. بعد اسم بچه‌هایی را که دیر رسیده بودند می‌خواند و می‌گفت که انضباط‌شان را صفر می‌دهم. من معنی انضباط را نمی‌دانستم. الهام هم نمی‌دانست. همیشه می‌گفت بچه‌هایی که دروغ

بچه‌ها، کلاس را روی سرشان گذاشته بودند. الهام رفت نیمکت آخر و نشست. من هم رفتم سرجایم نیمکت سوم کنار پنجره نشستم. مریم خیکی هنوز نیامده بود.



نقش انقلاب ۵۷ در گرایش مردم به دین



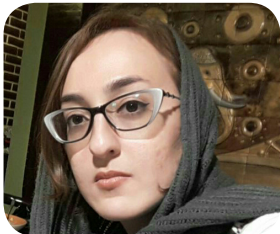
محمد رضا محمدی
دانشجوی کارشناسی ارشد دین و رسانه
mr.mohammadreza1374@gmail.com

مسئله دین را می‌توان از دو زاویه بررسی کرد. یکی مسئله ظواهر و شعائر دینی؛ دیگری مسئله معنویت دینی. در مورد اول می‌توان گفت که انقلاب تا حدود زیادی موفق بوده است و توانسته شعائر دینی را در جامعه برقرار سازد. مراد از شعائر دینی، نمازهای جمعه است که به عنوان یکی از نمادهای شعائر دینی در تمام شهرها برگزار می‌شود. مساجد نماد دیگری است که کماکان صدای اذان از آنها به گوش می‌رسد و این امکان مورد عنایت مومنین هستند. عزاداری‌ها که از قدیم در جامعه بوده و استمرار پیدا کرده است. به مسائلی چون قرائت قرآن و مسابقات قرآنی و پخش ادعیه مختلف از رادیو و تلویزیون توجه بسیار می‌شود و مواردی از این قبیل که می‌توان ذکر کرد.

اما سؤال اصلی این است که انقلاب در زمینه معنویت دینی چه تأثیری داشته است؟ به عبارت دیگر مردم چه مقدار دین‌دارتر شده‌اند؟ اگر به عنوان یک شاخص بگوییم که «دین‌دارتر شدن مردم یعنی خداترس‌تر شدن آنها» و اینکه مردم در عمل چقدر به شعائر دینی گرایش پیدا کرده‌اند، چه مقدار راستگوتر شده‌اند، چه مقدار به وفای به عهد خودشان پایبند شده‌اند، و ... این موضوعی است که جای بحث فراوان دارد.

وقتی دین قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد و سیاسی می‌شود، یکسری آفاتی را به همراه خواهد داشت. پس در زمینه دین‌دارتر شدن جامعه راه زیادی در پیش داریم. غرض از دین‌دارتر شدن جامعه، رسوخ دین در دل مردم و احیای وجدان دینی در جامعه است و نه تزویر، نفاق، دورویی و ظواهر. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که انقلاب در این زمینه توفیق داشته است.

رمضان، ماه بندگی خدا



فاطمه دقیقی ماسوله
دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اقتصادی
fatemeh.daghighi.91@gmail.com

قارمان با معبودمان را از یاد می‌بریم. در مسیر به اصطلاح خوشبختی، چه بسیار دل‌هایی که می‌شکنیم، چه انسان‌های نابی را که از دست می‌دهیم و چه لحظات تکرارنشده‌ی و شیرینی را که تجربه نمی‌کنیم و همه آن گناهانی را که از ارتکاب آنها در ماه رمضان پشیمان بودیم و توبه کردیم، باز هم خواسته یا ناخواسته تکرار می‌کنیم.

نیت این بود که با تحمل گرسنگی حال انسان‌هایی که هربا با غصه شکم‌شان را سیر می‌کنند و بر بالین خیس از اشک چشم‌هایشان می‌خوابند را درک کنیم. نیت این بود که با تحمل تشنگی برای غلبه بر عطش سیری‌ناپذیر نفس اماره آماده شویم. نیت این بود که در رمضان زبان و گوش و چشم هم روزه‌دار باشند که نگوئیم و نشنویم و نبینیم هرآنچه که نفس لوامه را به سرزنش ما وامی‌دارد و درنهایت نیت این بود که در شب‌های قدر، از معبود بخواهیم توبه ما را بپذیرد و سرنوشت یکسال ما را زیباترین بنویسد. ولی افسوس که فقط نیت این است و تا عمل فاصله بسیار.

خدا هم ناظر و شاهد اعمال ماست. یکسال دیگر ما را نظاره می‌کند و افسوس عمری را می‌خورد که اینگونه با نامهربانی و تلخکامی می‌گذرانیم.

اما باز هم فرصت می‌دهد، بار دیگر ما را می‌خواند و به آغوش خود دعوت می‌کند. در رحمت و بخشش خود را همواره باز می‌گذارد به امید روزی که به سویش بازگردیم. خدا این همه دلتنگ و نگران همه آفریده‌ها و ما این همه غافل و بی‌توجه به اطرافمان.

رمضان، ماه بندگی خدا، ماه رحمت و برکت، ماه پاک شدن روح و تن از گناه و سیاهی. روزه می‌گیریم، عبادت می‌کنیم، شب‌های قدر را احیا می‌کنیم، و هر سال در چنین شب‌هایی در پیشگاه پروردگارمان سوگند می‌خوریم که در سال پیش‌رو راه را اشتباه نرویم و دست به گناه آلوده نکنیم.

اما صد حیف که پشیمانی و توبه، تنها و فقط تنها همین چند روز رمضان مهمان دل‌های خیلی از ما آدم‌هاست. ساعت‌ها تحمل گرسنگی و گذشتن از خواب شیرین دم صبح برای عبادت و ابراز بندگی و راز و نیاز با پروردگار و در پایان روز نشستن سر سفره افطار و مهمان خدا شدن و شنیدن «انا انزلنا...» هر دل سنگی را نرم و آماده توبه می‌کند. با رسیدن به پایان این ماه نورانی، دل‌هایمان صاف و صیقلی و دست‌مان پاک و نیت‌مان بندگی است. اما امان از روزمرگی زندگی و جدال انسان‌ها برای بهتر زندگی کردن و بالا رفتن از پله‌های ترقی، آن هم دوتا یکی، به هر قیمتی و به هر روشی که باشد. باز هم روز از نو روزی از نو. دوباره فراموش می‌کنیم و قول و

آزادی خواهی و انسان گرایی در نظام تربیت علوی



دکتر علیرضا رحیمی
تربیت پژوه، استاد دانشگاه المصطفی (ص)
rahimie48@gmail.com

نیاز به خودآگاهی روزگار ما

روزگار ما، عصری پرهیاهو و پرکشمشک است. من، این روزها، سخت پرمشغله و جنجال برانگیز هستم. دوست دارم بلند مرتبه و فعال باشم، اما بسیاری از اعمال من در واقع موجب آشفتگی و گاهی نابودی است. با همکارها، با همسایه‌ها، با همسر و فرزندان و حتی با خودم، دایم درگیرم. به دور از صلح و آشتی به سر می‌برم. در اقیانوس زندگی تمام وقت تقلا می‌کنم، با واقعیت‌ها می‌جنگم، با بدقابلی‌ها ستیز می‌کنم و افسوس که اراده و خواست خداوند را نمی‌پذیرم و خود را به دریای آرامش الهی نمی‌سپارم.

نیاز من بسیار نیازمندم

پذیرفتن خواست و مشیت الهی یعنی دانستن این که من هیچ چیز نیستم و این که او، یگانه انجام دهنده است و این که در تمام رویدادهای زندگی من، خیر و خوبی نهفته است. هر چه بیشتر این باور را پرورش دهم و به آن تکیه کنم، آسوده‌خاطرتر خواهم بود و به تدریج مفهوم «با آرامش به سر بردن در حضور خداوند» را فرا خواهم گرفت؛ آن گاه سرود تسلیم را زمزمه خواهم کرد: «أَقْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»

این، به معنای سلب مسئولیت و تصویری جبرگرایانه از زندگی نیست بلکه تنها، تلاش برای برخورداری از آرامش و رهایی است. این، نیاز حقیقی زندگی من است.

درمان دردهای من

آسودن حقیقی، ساکن شدن در خداست. تا آنجا که خداوند نیروی خود را در من جاری سازد و تمام هستی من را لبریز کند.

نخستین واژه کتاب زندگی، سکوت است. گاه، لازم است سکوت کنم؛ لازم است خاموش در حضور خداوند بنشینم و به جلال او بنگرم. خود را رها سازم و آرام و قرار گیرم.

در خاموشی، نیروی الهی در درونم جریان می‌یابد و من را برای زمان عمل آماده می‌کند. نیروی حقیقی زندگی در سکوت نهفته است؛ اما دنیای امروز، ستایش‌گر نیروی عمل است. حال آن که بسیاری از اعمال دنیا، بی‌رحمانه، تهاجم‌آمیز و آلوده به خودخواهی و غرور است و توانایی حقیقی از آن کسی است که اتکا به خداوند را آموخته است. چنین کسی، خود، تصویر دقیق آرامش می‌شود و بر دنیایی که در هیاهو، نفاق، نفرت، تقلا و بی‌هدفی سرگردان است پرتوهای آرامش را

به درگاه خداوند تقدیم می‌دارد. به عنوان وسیله اراده و خواست الهی کار می‌کند. کار او در واقع ستایش است. به مرحله «بی‌عملی در عمل» می‌رسد. در زندگی او سکوت با کار آمیخته است و به جایی رسیده است که به تعبیر لائوتسو، حکیم چینی «هیچ کار نمی‌کند؛ و همه چیز انجام می‌شود.» باید این آرامش را بیاموزیم.

نیازهای فردا

من به آموختن آرامش نیازمندم. زندگی بگونه‌ای پیش می‌رود که این آرامش و این واسپاری خود به خدا، روزبروز دشوارتر و گران‌تر می‌شود. ممکن است راه را ندانم و این بسیار اندوهناک است.



توشه این راه

توشه این راه، آگاهی است و من باید آگاه باشم و مهمترین آگاهی، آگاهی من نسبت به خودم است. چه خوب و چه زیبا می‌گویند اندیشمند بزرگ، سقراط حکیم: «خودی خودت را خودت بشناس.» من محتاج خودآگاهی هستم. آگاهی بی‌واسطه من از ساحات وجودی خودم، از وضعیت وجودی خودم و این که چگونه هستم. مانند کسی که درد دارد و آن را با تمام وجودش بی‌هیچ واسطه‌ای درک می‌کند. این درک، این آگاهی، یعنی خودآگاهی واسطه نمی‌خواهد. «بَلِّ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةً» آدمی بر خویشتن خویش آگاه و بصیر است حتی اگر خودش در برابر آگاهی خویش، سنگ پرانی کند و مانع تراشی کند، «وَلَوْ أَلْفَى مَعَاذِيرَهُ» حتی اگر عذر بیاورد و بهانه تراشی کند.

چند نکته درباره‌ی تربیت علوی

علی (ع) با کشف رازهای بی‌شمار دو مقوله تربیت و حکومت، رابطه میان این دو را از دیدگاه خود – که همان دیدگاه اسلام حقیقی است – نشان داده و در سفارش‌های خود، شأن تربیتی دین و رهبر دینی را تبیین کرده است. اندیشه‌های تربیتی و حکومتی آن حضرت علیه السلام چنان ژرف است که هیچ غواص ماهری را توان دستیابی به عمق آن نیست اما با کمی اندیشه در گفتار و کردار علی علیه السلام به خوبی می‌توان دریافت که از دیدگاه وی اصل، تربیت است نه حکومت و حکومت در خدمت تربیت و برای آن است.

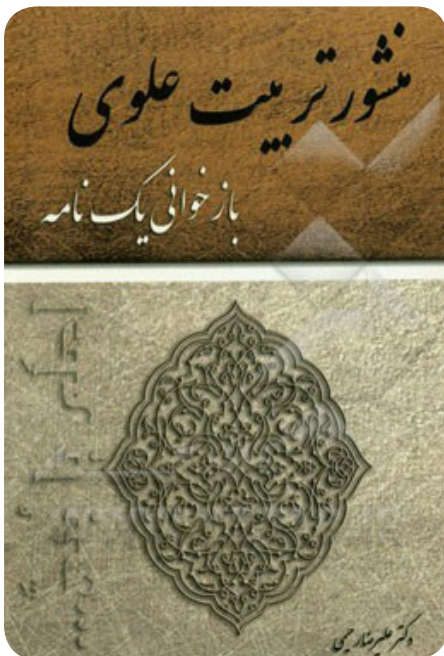
علی(ع) همچنین در عرصه عمل نشان داده که برای دستیابی به حکومت و احقاق حقوق سیاسی پایمال شده‌اش، نه تنها هیچگاه به ترفندهای سلطه جویانه مرسوم زمانه خویش متوسل نشده، بلکه همواره همچون مربی و راه بری دلسوز، حتی از راهنمایی دشمنان خویش دریغ نورزیده است.

تربیت علوی، آدمی را یاری می‌کند تا با درک نیازمندی‌های حقیقی خویش، به بازآفرینی شخصیت خود بپردازد و رشد کند؛ یعنی آگاه، مستقل و آزاد باشد. آزاد، از آن جهت که مختار است و امانت‌دار این ودیعه الهی و نیازمند، از آن جهت که برای بهره‌گیری از این امانت بزرگ، باید کاستی‌های خویش را بشناسد و برطرف کند. در این نظام تربیتی، آدمی، خود، مسئول بازآفرینی شخصیت خویش است اما صرفاً از طریق کسب آگاهی و باهدایت دانایان تربیت یافته (عالم ربانی) و نیز بر مبنای اصلی که مطابق آن، انسان، جز با بندگی خدا، به آزادی حقیقی دست نمی‌یابد، رشد نمی‌کند و به رستگاری نمی‌رسد.

تربیت یافته مکتب علوی، علم را ثروتی بزرگ برای رفع نیازهای حقیقی و بازآفرینی شخصیت خویش به دست خویش می‌داند. او تلاش می‌کند یاد در شمار دانایان تربیت یافته (عالم ربانی) باشد یا دست کم در زمره دانشجویان رهرو کمال (متعلم علی سبیل نجات) و تشنگان دانش و معرفت.

و خوب می‌داند که بنابه فرموده علی(ع)، سایر مردمان، دانش‌گریزانی گمراه و اسیران تندبادهای روزگار هستند. آنها که نه قادر به شناخت نیازهای حقیقی خود هستند و نه برای بازآفرینی شخصیت خویش توانایی دارند و امید آن نمی‌رود که روزی انسانی آگاه، مستقل و آزاد باشند، چیزی که هدف نظام تربیت علوی است.

در تربیت علوی، اندیشه «آزادی خواهی» (حفظ حریت) و «انسان‌گرایی» (حفظ حرمت و کرامت) اساسی‌ترین اصل نظری و در واقع نقطه آغازین همه اقدامات تربیتی تلقی می‌شود، زیرا نقطه آغاز و انجام علم و نیز عمل تربیت و موضوع اساسی آن، انسان است. «انسان چونان یک فرد» و «انسان چونان عضوی از جامعه انسانی» و این انسان، در فرهنگ اسلامی، موجودی آزاد و مختار و صاحب اراده است. بر این اساس، می‌توان استدلال کرد که «حفظ حرمت و حریت انسان، در ۱- درک حقوق بشر ۲- به رسمیت شناختن ۳- تحقق اهداف و نیز ۴- اعتلای آن، مبنای گفتار و کردار امام(ع) در عرصه‌های گوناگون – به ویژه در زمینه تربیت افراد انسانی و نیز حتی در سیاستگذاری فرهنگی و تربیتی در جامعه انسانی- چونان اندیشه‌ای اساسی به شمار می‌رود.»



این ایده‌ای بسیار مترقی و مهم است و اگر بتوانیم آن را درک کنیم و گام‌هایی برای تحقق آن در عمل برداریم، بی‌شک، نظام تربیتی از خانه تا مدرسه و نظام اجتماعی از خانواده تا جامعه صورتی انسانی و دلپذیر می‌یابد. اجازه بدهید در اینجا به همین مختصر بسنده کنم و اشاره‌ای داشته باشم به حقیقتی بس مهم و بزرگ درباره تربیت علوی؛ اما این که معنای آن چیست، اثرات آن چیست و دلایل من برای این ادعا که تربیت علوی تربیتی آزادخواهانه و انسان‌گرایانه است چیست نیازمند فرصت‌هایی بیشتر است.

این ها را به عنوان مقدمه ای بر بحثی بسیار مهم و دامن‌گستر مطرح نمودم. بحث درباره «تربیت» که اساس آن خودآگاهی است و نتیجه حقیقی‌اش آرامش. از میان همه آنچه تربیت تلقی می‌شود و تربیتی نامیده می‌شود به سراغ اندیشه و دیدگاهی می‌رویم که می‌توان آن را «نظام تربیت علوی» نامید. در اینجا فقط به یک نکته اساسی و کلی در باره تربیت علوی اشاره می‌کنم. نکته‌ای که به اعتقاد من، اساس تربیت است و بدون آن تربیت بی‌معناست.

به یک مربی حقیقی، ویژگی‌های خُلَقی فراوانی را می‌توان نسبت داد و خصوصیات اخلاقی بسیاری را می‌توان برای او در نظر گرفت. سخن گفتن در این باره، به اعتقاد من بیهوده است زیرا آن قدر گسترده و دامن فراخ است که تمامی اخلاقیات را شامل می‌شود. به راستی می‌توان تمام آن چه را که خوبی و ارزش اخلاقی نامیده می‌شود برای یک تربیت‌کننده خوب، لازم دانست اما در این جا من به یکی از مهم‌ترین این خصایص و ویژگی‌ها اشاره می‌کنم که شاه‌کلید تمامی رفتارهای اخلاقی و تعامل‌های صحیح با شاگردان و فرزندان است؛ یک ویژگی اساسی که که اتفاقاً جزو اصلی‌ترین حقوق بشر نیز به شمار می‌آید. این خصیصه، بیش از آن که یک خُلق و خوی تلقی شود یک دیدگاه و فلسفه است.

به عبارت دیگر، روح حاکم بر اندیشه و افکار مربیان و والدین است. نگرشی خاص نسبت به انسان‌هاست. پس باید گفت بیش از هر چیز نوعی «انسان‌شناسی» است. این ویژگی اخلاقی یا این نگرش انسان‌شناسانه، در «احترام به انسان» یعنی حفظ «حُرمت» و «حُریت» آدمی خلاصه می‌شود. می‌خواهم در اینجا در باره مهم‌ترین ویژگی اخلاقی یک تربیت‌گر، سخن بگویم، «احترام به انسان، حفظ حرمت و احترام به اراده و آزادی انسان‌ها».

اگر مربی به انسان، احترام بگذارد بی‌شک خود نیز انسانی نمونه خواهد بود. یعنی «احترام به انسان»، تمامی رفتارهای ارزشی یک مربی را در بر گرفته و توجیه می‌کند. این احترام را به طور مشخص در حفظ حُرمت(کرامت) و حُریت(آزادی) انسان می‌توان مشاهده کرد. حفظ حرمت(کرامت) و حریت(آزادی) انسان مهم‌ترین اصل تربیتی است که باید در اندیشه و رفتار یک مربی حقیقی مشاهده شود.

آنهایی که با سخن و اندیشه علی(ع) آشنایی دارند، صرف نظر از شخصیت تاریخی یا جایگاه او نزد مسلمانان و به خصوص شیعیان، با اندکی تأمل در کلام و رفتار او، بخوبی این ویژگی انسان‌گرایانه او را تصدیق می‌کنند.